

## بسم الله الهادی

### سفسطه از نظر مذهب

در این مقال علاوه بر آنکه از استدلال سوفسطائیان انتقاد می‌شود ،  
از لحاظ مذهب هم به مطالب زیر اشاره می‌رود :

- ۱ - ارتباط امور به یکدیگر موجب بصیرت و تجربت می‌گردد  
نه شبهت و جهالت .
- ۲ - اهمیت و ارزش عقل و علائم عاقل .
- ۳ - چگونه باطل‌های بسیار، دوریک حقیقت را می‌گیرد و اینکه برای  
تشخیص حق از باطلها باید مجاهدت نمود .
- ۴ - ارزش و اهمیت برهان و استدلال

آیا علم ما چنان هست که به حقایق اشیاء تعلق گیرد و امور را چنانکه هستند  
بشناسیم و بذهن خود اعتماد داشته باشیم یا نه ؟

جوابهایی را که فلاسفه به این سؤال داده‌اند ، اگر فشرده کنیم و تحت عناوین  
کئی درآوریم ، دو مذهب جزم و شک پیدا می‌شود . مذهب جزم باین سؤال پاسخ  
مثبت می‌دهد و مذهب شک پاسخ منفی ، یعنی منکر علم یقینی می‌شود !

در قدیم هر فلسفه‌ای که به حقیقی بودن نظریاتی قائل بود ، به مذهب جزم یا

دگماتیسم (Dogmatisme) متصف می‌شود، بدون اینکه این توصیف طعن و تحقیری را دربرداشته باشد، ولی از عصرکانت باین طرف دگماتیسم عبارت است از تصدیق کردن رای و عقیده، بی‌آنکه برای اثبات آن اقامه دلیلی بشود؛ اما در اصطلاح معمولی این وصف بکسی داده می‌شود که آرای را باقوت و شدت تصدیق کند و بحث و انتقادی را در باره آنها مجاز نداند. بیابراین در اصطلاح معمولی، این کلمه متضمن نوعی طعن و تخطئه است. در مقابل مذهب دگم مذهب شك است که قائل به آن شكناك نامیده می‌شود و شكاکان گروهی از سوفسطائیان‌اند.

سوفیست واژه‌ای است یونانی، بمعنی استاد، خردمند، زبردست، هوشمند و زیرک در امور زندگی، که در اصل یونانی به شکل سوفیستس (Sofistes) تلفظ می‌شود. چنانکه فیثاغورث را باین عنوان می‌خواندند، حتی سقراط و افلاطون هم در آغاز سوفیستس نامیده می‌شدند، که ما اکنون آنان را سوفسطائی و شیوه و روش ایشان را سفسطه می‌نامیم.

سوفسطائیان در اواخر سده پنجم قبل از میلاد در یونان پیدا شدند. آنان جستجوی کشف حقیقت را ضرور ندانسته، بلکه آموزگاری فنون را برعهده می‌گرفتند و شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره ماهر می‌ساختند، تا در هر مقام، خاصه در مورد مشاجرات سیاسی بتوانند بر خصم غالب شوند.

سوفسطائیان بر سر بازار آتن و شهرهای دیگر، در خانه‌ها و یا در اجتماعات دیگر، مسائل ژرف و مهم زندگی معنوی و اجتماعی انسان را مطرح می‌کردند و در برابر کار خود اجرت هم می‌گرفتند و چون نظر ایشان غلبه بر خصم بود، رعایت شرایط برهان و حجت نمی‌کردند و از بکار بردن مفاظات احتراز نداشتند، لذا در عصر ایشان کسب موفقیت جانشین تحقیق و اشاعه واقعیات گشته و حیات عقلی بصورت رقابت درآمد بود.

سقراط و افلاطون خود را از این رقابتها کنار کشیده، بلکه در تقبیح مذهب ایشان بسیار کوشیدند، از این رو در مکتب سقراط و پس از وی در عصر افلاطون،

واژه **سوفیستس** مفهوم اصلی خود را از دست داد و بمعنی « دانانما » یا « متظاهر بدانایی و حکمت » بصورت تحقیر آمیزی درآمد ، چنانکه ارسطو در تعریف ایشان می نویسد « سوفیستس کسی است که از راه دانانمائی پول بدست می آورد و دانایی حقیقی ندارد » لیکن در میان ایشان ، مردمان دانشمندی هم دیده می شوند ، مانند افرودیقوس و گورگیاس ( ۲۷۵ - ۴۸۳ ق م ) معتبرترین حکمای سوفسطائی **پروتاگوراس** ( ۴۱۰ - ۴۸۰ ق م ) است که به سبب تبخّر و حسن بیانی که داشت ، جوانان طالب صحبتش بودند ، ولی چون نسبت به عقاید مذهبی عامه ایمان راسخ اظهار نمی کرد ، عاقبت تبعیدش کردند و نوشته هایش را سوزانیدند .

یکی دیگر از ایشان بنام **ایکوفرون** می گوید « شریف زادگی نامی بیش نیست . حرمت آن بر پایه غرض است » و دیگری **کرتیاس** است که در باره پیدایش دین کتابی نوشت<sup>۳</sup> . عقاید و آراء سوفسطائیان ، طی ۲۵۰۰ سال دچار تحریف و تغییر ، بلکه مسخ و تلبیس گشته است ، بطوریکه محققان محتاط نمی توانند ادعا کنند: باصل عقاید و آراء واقعی ایشان دست یافته اند ، از این رو نگارنده در این مقال مذهب شك را بررسی می کند که در ابتدای بحث بدان اشاره شد ، زیرا **اولا** مذهب شك مورد پژوهش و بررسی بیشتری قرار گرفته و ثانیاً این مذهب ، در توجیه و استدلال با مقالاتی که از سوفسطائیان نقل می شود تشابه بسیاری دارد ، بلکه چیزی جز آن نیست ، چنانکه بیان می شود. ابن حزم ( ۵۶۱ ) سوفسطائیه را به ۳ قسم تقسیم نموده و آنان را « مبطلوا الحقایق » نامیده است<sup>۴</sup> .

### مذهب شك

در اصطلاح معمولی ، شك كه به کسی گفته می شود که در همه امور تردید میکند و در شك و دودلی باقی می ماند و نمی تواند بطور قطع و جزم حکمی کند ، لیکن شك

۳- مجموع این مطالب از ۳ کتاب زیر با حذف و اختصار نقل شده است : الف ، سیر حکمت در اروپا ج ۱ ص ۱۱ ب ، لغتنامه دهخدا ، در کلمه سفسطه و سوفسطائی . ج ، فرهنگ لغات و تعبیرات منوی ، ج ۵ ص ۳۷۰

از لحاظ فاسفی طریقه ایست که دستور آن این است: نباید درباره هیچ امری حکم کرد، زیرا چون انسان نمی تواند نائل به یقین بشود، مقتضای حکمت تعویق و توقیف حکم است.

شک فلسفی دامنه بسیار وسیعی دارد، و شامل هرگونه تصدیقی می شود، علاوه بر این مذهب شک فلسفی قطعی و دائمی است نه موقت، و آنرا نه باشک انتقادی **کانت** که قدر و اعتبار معرفت را مورد تردید قرار می داد باید اشتباه کرد و نه با شک روشی **دکارت** که برای حصول اطمینان در احراز حقیقت سعی می کرد تا برای طرد اموری که می پنداشت حقیقی است دلیلی بیابد.

کانت و دکارت هیچکدام قائل نبودند که هیچ چیز را به یقین نمی توان شناخت، بلکه برخلاف، پس از این شک و تردید اطمینان حاصل می کردند که می توان احکام متیقنی صادر کرد.<sup>۵</sup>

پورن ( Pyrrhon ۳۶۵ - ۲۷۵ ق م ) که از پویندگان این مذهب است، نظرش را در این باب بدین صورت خلاصه کرده اند «مانه به حس باید اعتماد داشته باشیم و نه به عقل بلکه باید بدون رأی و بدون تمایل به جهتی باشیم و تأثر ناپذیر، هرچه باشد نباید تصدیق و یا تکذیب بکنیم؛ بلکه آنرا باید هم تصدیق بکنیم و هم تکذیب و یا نه تصدیق بکنیم و نه تکذیب.

تیمن ( Timon ۳۲۵ - ۲۳۵ ق م ) شاگرد پورن گفته است «اگر ما در این وضع باشیم به سکوت می گزاییم و پس از آن به تشویش خاطر نائل می شویم» دیوجانس درباره پورن نوشته است «زندگانی او نظریاتش را تأیید می کرد. پورن از هیچ چیز احتراز نمی کرد و همه چیز را تحمل می نمود حتی اگر اربابهئی او را واژگون می کرد یا در چالهئی می افتاد یا سگان او را گاز می گرفتند. بطور کلی او به هیچ وجه به حواس خود اعتماد نداشت و تنها کسان او که همراهش بودند او را محافظت می کردند»<sup>۶</sup>.

۵- التقاطی از ص ۵۱ و ۵۲ فلسفه عمومی

۶- باختصار، از ص ۵۴ و ۵۵ ماخذ سابق

## فرقه‌های شکاکان

شکاکان که مذهب خود را از آراء سوفسطائیان اخذ کرده‌اند بر سه دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱ - کسانی که حقایق را بطور کلی نفی کرده و «عنادیه» نامیده می‌شوند. ایشان ثبوت و وجود حقایق را مطلقاً، در ذهن و خارج و نفس الامر انکار کرده و به جواز عقلی اجتماع و ارتفاع متناقضان قائل بودند و هستی و بود و نمود آن را صرف وهم و خیال «کسر اب بقیعة بحسبه الظمان ماء» می‌دانستند.
- ایشان برای اثبات مذهب خود استدلال می‌کردند که «اگر شما بگوئید: دروغ می‌گویم. و در این سخن راستگو باشید اجتماع نقیضان حاصل شده است، یعنی هم راستگو هستید و هم دروغگو: دروغ‌گوئید، زیرا خودتان می‌گوئید دروغ می‌گویم و راست‌گوئید زیرا فرض اینست که در این سخن راستگو هستید»<sup>۷</sup>.
- و باز برای اینکه اثبات کنند که وجود موجود نیست می‌گفتند «کسی نمیتواند منکر شود که عدم است، ولی همین که این عبارت را گفت و با کلمه «است» وجود و اثبات را برای عدم ثابت کرد محقق می‌شود که میان وجود و عدم فرقی نیست، بلکه وجود عدم است و هر چه را موجود می‌بینیم و می‌دانیم، صرف وهم و خیال است»<sup>۸</sup>.
- ۲ - کسانی که در ثبوت حقایق شک کرده‌اند و (لاادریه) نام دارند. ایشان از

۷- این دلیل در پاورقی ص ۵۸ فلسفه عمومی مذکور است، بدون آنکه از آن جوابی داده باشند بیداست که جوابش اینست که شرط تناقض که اتحاد موضوع است در اینجا موجود نیست، زیرا صدق و کذب، همان تطابق و عدم تطابق کلام با واقع و خارج است و در این جمله خارج و واقع «دروغ می‌گویم» سخنان دیگری است که گفته‌اید و خارج و واقع «راست می‌گویم» همین جمله «دروغ می‌گویم» است

۸- این دلیل را محمدعلی فروغی درص ۱۱ ج اول «سیر حکمت در اروپا» نقل کرده و دهخدا هم عین عبارت او را آورده است، بدون اینکه پاسخی از این اشکال بدهند. بیداست که پاسخ حقیقی اینست که در این مثال وجود محمولی با وجود ربطی اشتباه شده است، زیرا کلمه «است» وجود ربطی است که سوفسطائیان آنرا بجای وجود محمولی اخذ کرده‌اند.

هرگونه اعتقاد و تصدیق ابا و امتناع می‌ورزند و مقتضای حکمت و دانائی را توقیف در تصدیق و تکذیب هر امری میدانند .

۳ - کسانی که ثبوت حقایق را فرع بر اعتبار معتبر و تابع اعتقاد هر شخصی میانگاشتند و بی آنکه مطلقاً منکر ثبوت حقایق باشند ، آنها را از امور اعتباری نسبی شمار می‌آوردند . طرفداران این مذهب « عندیه » نامیده می‌شوند<sup>۹</sup> .

ادله مذهب شك را پل فولکیه بطور مطلق و عام بیان کرده . چنین می‌گوید<sup>۱۰</sup> :  
« معمولاً شکاکان دلایل شك خود را در ضمن ده دلیل بیان کرده‌اند و اگر بیا آنها را در پنج دلیل جمع آورده است و ما اینک با در نظر گرفتن ملاحظاتی که مورد استناد جمله شکاکان دراز نه مختلف بوده است این دلایل را در زیر چهار عنوان می‌آوریم » :

**الف : جهل :** امور طوری به یکدیگر مربوط است که برای شناختن یکی از آنها باید تمام آنها را شناخت و چون ما تمام آنها را نمی‌شناسیم ، پس هیچ چیز را نمی‌شناسیم و دیگر اینکه غالباً ما دچار اشتباه می‌شویم ، پس تمام معلومات ما مبنی بر اشتباه است .

از اینرو شناسائی به حال يك فرد منوط است هم به شناختن تمام اسلاف او که در تکوین تن و جان او دخیل بوده‌اند و هم به شناختن تمام کسانی که بوسیله اقوال و افکار و اعمالشان در نکر او مؤثر بوده‌اند و هم به شناختن تمام آنهایی که در فکر ایشان تأثیر داشته‌اند و همچنین الی آخر . معلوم است که کوچکترین خطا در یکی از این جزئیات کافی است که به تمام علم و معرفت ما خدشه وارد کند .

**بحث و پاسخ -** از اینکه ما نتوانیم هیچ چیز را تمام و کامل بشناسیم ، نتیجه گرفته نمی‌شود که ما هیچ نمی‌دانیم ، زیرا تصورات ما نسبت به اشیاء هر چند که آمیخته به جهل و خطاست ، خطای محض نیست .

بعلاوه اگر علم ما نسبت به واقعیات انضمامی و پیوسته ، ناقص و مشوب به

۹- مثل ونحل ابن حزم ص ۸ . فلسفه عمومی ، پاورقی . ص ۴۹ و ۵۰ (با حذف و اختصار)

۱۰- فلسفه عمومی ص ۵۶ و ۶۵ که اصل دلیل و انتقادش با اختصار از آن کتاب نقل شده و

عنوان « از نظر دین » را نگارنده اضافه کرده است

خطا باشد، چنانکه استدلال شماگویای آنست، نسبت به حقایق کلی و ماهیات اشیاء چنین نیست؛ مثلاً وقتی ما دو عدد را بطور صحیح جمع میزنیم، به عین حقیقت رسیده‌ایم و دیگر اصلاح و پیشرفتی ممکن نیست، زیرا معلوم ما به اموری دیگر ارتباط ندارد.

**از نظر دین:** هیچ دانشمندی نمیتواند ادعا کند که مباحث فلسفی از لحاظ تقریر و استدلال و استنتاج عیناً در مباحث دینی مطرح گشته و آیات و اخبار هم در این طریق، روش فلاسفه را پیموده است. تنها چیزی که می‌توان ادعا کرد، اینست که یک نوع تشابه میان این دو منبع وجود دارد که گاهی از لحاظ حاصل و نتیجه با یکدیگر اتحاد دارند. اینک با توجه باین نکته، باید گفت:

همین استدلال سوفسطائیان را اگر از نظر دین بررسی کنیم و بانوع تشابهی که میان این دو منبع دیده می‌شود، این مدعا و استدلال را در قالب مذهبی بریزیم، باید بگوئیم: ارتباط امور به یکدیگر موجب شناسائی و معرفت می‌شود، نه باعث جهل و اشتباه. هر امری یا هر موجودی اگر تنها و بدون ارتباطش با سایر امور در نظر گرفته شود، شناختش بسیار ناقص و نارسا خواهد بود. و هر چند جهات ارتباطش با سایر امور مشخص شود، شناسائی وی رساتر و کامتر<sup>۱۱</sup> می‌گردد.

انسان اگر علل و عوامل ترقی و انحطاطش را نداند. با مطالعه تاریخ گذشتگان، و تأمل در سیره ملل و اقوام معاصر خویش باین امر معرفت پیدامی‌کند و میفهمد که صفات حمید و کردار نیک گذشتگان مانند شجاعت و کوشش موجب پیشرفت آنان بوده است و صفات رذیله و کردار زشت، باعث انحطاط و سقوط ایشان گردیده است.

امیرالمومنین، علی بن ابیطالب علیه السلام در این باره می‌فرماید:

۱- آنچه بوده و موجود گشته است، استدلال کن برای آنچه نیامده و موجود نگشته است، زیرا امور جهان همگی شبیه یکدیگرند<sup>۱۲</sup>.

۱۱ - مراد از کمال در این مقام بالاترین درجه ترقی نیست، بلکه ترقی نسبی است که با فعل تفضیل

مناسبت دارد.

۱۲ - استدلال علی مالم یکن بما قد کان فان الامور اشباه، نهج النبلافة ترجمه فیض الاسلام ص ۹۳۵

۲- برحذر باشید از عقوبتهائی که بخاطر کارهای زشت و رفتار ناپسند پیشینیان بر آنها وارد شد. و در هر خیر و شری احوال آنها را بیاد آورید و بترسید از اینکه مانند آنها شوید<sup>۱۳</sup>.

۳- (پس از آنکه شرك در عبادت و قتل نفس و ملامت گنهكار و بدعتگزاری و نفاق را موجب غضب خدا بر بنده بیان می‌کند، می‌فرماید:) آنچه گفتم تعقل کن، زیرا هر مثلی نشان دهنده شبیه و مانندش میباشد<sup>۱۴</sup>.

(یعنی هر عمل زشت دیگری هم که زیانش به نفس و اجتماع مانند این اعمال باشد، همین عقوبت دردناک را در پی دارد).

۴- از گذشته دنیا برای باقیمانده‌اش عبرت بگیر، زیرا برخی از دنیا شبیه برخ دیگرش می‌باشد و آخرش باولش بستگی دارد<sup>۱۵</sup>.

بلکه از نظر عالی‌عایه‌السلام، هر امری که امتداد و اتصالی دارد و پایانش معلوم نباشد که چگونه خواهد بود، از مقایسه پایان به آغاز، کیفیت و حال پایان معلوم می‌گردد، زیرا سالی که نکوست از بهارش پیداست و نیز:

گراین تیر از ترکش رستمی است نه برمرده بر زنده باید گریست  
امام (ع) در این باره می‌فرماید:

هرگاه امور مشتبه گردد، انجام آنها به آغازشان سنجیده شود<sup>۱۶</sup>.

عالی‌عایه‌السلام درباره قرآن می‌فرماید: بعضی از قرآن گویای بعضی دیگر است. و نیز بعضی از آن گواه بعض دیگر است<sup>۱۷</sup>، پس معنی برخی از آیات قرآن را از آیاتی دیگر می‌توان فهمید، یعنی مجهولی را بواسطه ارتباطش با امری دیگر

۱۲ - واحذروا ما نزل بالامم قبلکم من المثلات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال، فتذکروا فی الخیر

والشراحوالهم، واحذروا ان تکتونوا امثالهم، همان مأخذ ص ۸۰۱

۱۴ - اعقل ذلك فان المثل دليل على شبهه، مأخذ سابق ص ۴۷۵

۱۵ - واعتبر بما مضى من الدنيا ما بقى منها، فان بعضها يشبه بعضاً، و آخرها لاحق باولها،

مأخذ سابق ص ۱۰۵۸.

۱۶ - ان الامور اذا اشتبهت اعتبر آخرها باولها، مأخذ سابق، ص ۱۱۱۸.

۱۷ - ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض، مأخذ سابق ص ۴۱۴



می‌توان معلوم ساخت و نیز خود قرآن سرزنش می‌کند کسانی را که بعضی از آیات قرآن را می‌پذیرند و بعضی دیگر را رد می‌کنند و می‌گویند *تؤمن ببعض و تکفر ببعض*<sup>۱۸</sup>

اگر ارتباط امور جهان موجب معرفت و شناسائی نمی‌شد، قرآن کریم مردم را به سیر و سفر امر نمی‌فرمود و تامل و تفکر در احوال گذشتگان را باعث عبرت و بصیرت آیندگان نمی‌دانست، قرآن کریم صریحاً دستور می‌دهد: چرا مردم در روی زمین سفر نمی‌کنند تا دل‌هائی با تعقل و گوشهائی شنوا پیدا کنند<sup>۱۹</sup>. یعنی دیدن آثار و اوضاع پدیده‌های جهان، و شنیدن اقوال و احوال مردمان، بر بصیرت و بینائی انسان می‌افزاید.

قرآن کریم راجع به شناساندن کیفر گناه به مردم، از شباهت و ارتباط استفاده کرده می‌فرماید:

هر کس گناهی کند، کیفری مانند همان گناه دارد<sup>۲۰</sup> و نیز پیغمبران الهی برای معرفی خویش و بیان مابه‌الاشتراک و مابه‌الافتراق خویش با مردم، از ارتباط شباهت استفاده کرده می‌گفتند: من بشری مانند شما هستم، وای بر من وحی نازل می‌شود<sup>۲۱</sup>. و باز هر واعظ و ناصحی در خطابه خویش، از ارتباط امور به یکدیگر استفاده می‌کند: گاهی تاریخ گذشتگان بیان می‌کند: گاهی مثل می‌زند. گاهی تشبیه می‌کند. گاهی به قیاس تمسک می‌جوید و گاهی وضع اجتماع موجود را تشریح می‌کند، و در تمام این امور مقصد نهائیش اینست که امری را که برای خودش معلوم است و برای مستمعین مجهول، بوسیله بیان ارتباط امور با یکدیگر، برای مستمعین هم معلوم سازد.

قرآن کریم در ۸۸ مورد از کلمه «مثل» استفاده نموده و اندرز خویش را با ذکر مثل بیان می‌کند و هشت تن از دانشمندان و مؤلفین در موضوع «امثال القرآن» کتاب نوشته‌اند<sup>۲۲</sup> که یکی از آنها فارسی است. نوشته علی‌اصغر حکمت.

۱۹ - الحج ۴۶ .

۱۸ - نساء ۱۵۰ .

۲۱ - آیه آخر سوره کف .

۲۰ - انعام ۱۶۰ .

۲۲ - پژوهشی درباره قرآن، تالیف فخرالدین حجازی ص ۲۰۷

## نتیجه

از مباحث گذشته دانسته شد که ارتباط امری به امری دیگر . سبب می شود که هر چند امر سابق بیشتر معاوم و مشخص گردد ، این علم و تشخیص به امر لاحق هم سرایت می کند و آن هم روشنتر و واضحت می گردد و مذهب و دین از این تز دفاع می کند و این روش را توصیه می نماید . ولی سفسطه می گوید: چون امور سابق و جهات ارتباط آنها با امور لاحق محدود نیست و بشر نمی تواند همه آنها آشنائی پیدا کند ؛ لذا نمی توان نسبت به هیچ امری حکم قطعی کرد و یا ادعای شناخت حقیقت نمود .

حقیقت اینست که هر دو قول صحیح است و هیچ يك منافی دیگری نیست، تنها فرقی که میان آنها هست ، نتیجه غیر مستقیمی است که از آنها گرفته می شود و آن نتیجه اینست که پیروان مذهب سفسطه نسبت به تحصیل دانش و مطالعه و تحقیق لاقید و بی اعتنا می شوند و با خود می گویند حال که نمی توان حقایق امور را بدست آورد ، چرا بدون جهت خود را بزحمت تحقیق و مطالعه واداریم ، بخلاف مذهب که همواره نقطه اتکانش تشویق به دانستن ارتباط امور است .

**ب: خطاهای حسی و عقلی:** ما هیچ ضابطه و ملاکی برای تشخیص صواب از خطا نداریم و گاهی تصورات غلط به اندازه ای شبیه به تصورات صحیح است که نمی توان میان آنها امتیاز گذاشت و گفت کدام يك صواب است و کدام يك خطا مثلاً پاروی در آب فرورفته مانند پاروئی که واقعاً شکسته باشد به نظر می رسد و آتش گردان در حال دوران سریع ، دایره ناریه می نماید و ادراکات درونی هم چنین است ، مانند توهماتى که در حال مستی یا بعضی امراض دست می دهد و نیز مانند اضغاث احلام که انسان در این حالات چیزهائی را که تماماً خیالی و موهوم است ، واقعی تصور می کند و به این خیالات همان اندازه اطمینان دارد که در بیداری و سلامتی بآنها مطمئن است . عقل هم ضابطه مطمئنی نیست ، زیرا آن هم دچار اشتباهات مخصوصی می شود که نمی توان بآنها آناً وقوف یافت و از آنها احتراز کرد. چنانکه در حال خشم یا انفعالات شدید شخص دلزایی می آورد که هر چند دیگران آنها

رابی محل و گزافه می‌خوانند ، خود او لااقل باندازه دلائلی که درحالت عسادی اقامه می‌کند ، قانع کننده می‌پندارد و دیوانه‌ئی که استدلال می‌کند ، مطمئن است که حق با اوست و دیگران گرفتار جنون شده‌اند ، پس چگونه ممکن است کسی ثابت کند که دچار جنون نیست و خوب استدلال می‌کند<sup>۲۳</sup> .

**بحث و انتقاد :** از استدلال مزبور برای مردحکیم این نتیجه بدست می‌آید که نسبت با آنچه دربادی نظر بدیهی جلوه می‌کند ، غور و بررسی بیشتری کند ، نه آنکه درباره هیچ امری یقین پیدا نکند ، زیرا ناممکن بودن امتیاز میان حق و باطل درست نیست . بیماری ومستی و خواب و خشم ، عوارض و حالاتی است موقت و غیراصیل که برانسان طاری می‌شود . و در آنحال شخص بحدی گرفتار احلام و اهوای نفس خویش است که نمی‌تواند حالت سلامت را درک کند و معلومات خویش را با آنچه در حال سلامت می‌فهمد مقایسه کند ، در صورتی که شخصی که این عوارض و حالات را ندارد ، می‌تواند چنین مقایسه‌ها بکند و به بررسی و نقادی پردازد ، و ملاک و معیار تشخیص عقل ، همان حالت سلامت از عوارض است ، چنانکه خود شخص مستدل در چنین حالی قلم بدست گرفته و اشتباهات خوابیده و مست و خشمگین را تشخیص می‌دهد و تقریر می‌کند . این مستدل در همان حالی که قطع و یقین و حقیقت را بطور کلی نفی می‌کند دهها مطلب قطعی را اثبات کرده است . مانند : ۱- وجود دارد یعنی معدوم نیست ۲- انسان دوپاست و از چارپایان نیست ۳- دست و انگشت دارد ، زیرا بدون این وسیله نمی‌تواند بنویسد ۴- قلم در دست دارد ۵- فکر می‌کند . ۶- کاغذی پیش رو دارد ۷- نشسته است ۸- قام حرکت می‌کند . و و بهمین جهت دکارت برای خروج از شك روشی خود می‌گوید : هر چند من شك بکنم و اشتباه بکنم و دیوانه باشم ، باز هستم ، زیرا هم برای شك کردن و هم برای اشتباه کردن و هم برای دیوانه بودن باید نخست وجود داشته باشم<sup>۲۴</sup> .

۲۳ - نتیجه‌ئی که از جمله اخیر استدلال بدست می‌آید ، اینستکه : هرکس استدلال کند گرفتار حزن است و نمیتواند خوب استدلال کند ، بایدگفت این نتیجه نسبت به خود استدلال کننده ثابت و مسلم است ، زیرا « اقرار العقلاء علی انفسهم جایز »

۲۴ - این بحث و انتقاد اگرچه اصلش از ص ۵۹ کتاب « فلسفه عمومی » اخذ شده است ،

**از نظر دین:** عقل گرامی ترین نعمتی است که خدا بانسان عنایت فرموده است.<sup>۲۵</sup> ملاک تشخیص حق از باطل عقل است.<sup>۲۶</sup> عقل را اگر به هوی و هوس مشوب ن سازند، هیچگاه اشتباه نمی کند و دین و دنیای انسان را معمور می سازد.<sup>۲۷</sup> آنچه انسان بوسیله عقش درک کرده، اگر از روی انصاف و بدون غرض باشد و طبق آن رفتار شود، خدا بآن شخص پاداش می دهد، اگر چه مطابق واقع و حقیقت نباشد.<sup>۲۸</sup> عقل حجت میان خداوند و بندگان است.<sup>۲۹</sup> خداوند در قیامت از مردم باندازه عقلشان از آنها حساب می کشد.<sup>۳۰</sup> و خلاصه عقل ملاک تکلیف است و بی عقل نه تکلیف دارد و نه حساب و میزان و پاداش و عقوبت. اینک به برخی از آیات و احادیثی که در اهمیت عقل و عاقل وارد شده اشاره می کنم:

**آیات: ۱ -** جز خردمندان متذکر نمی شوند.<sup>۳۱</sup>

**۲ -** خدا آیات خود را اینگونه بیان می کند تا شما تعقل کنید.<sup>۳۲</sup>

→

لیکن با مراجعه خواننده گرامی باصل مرجع دانسته می شود که نگارنده در آن دخل و تصرف بسیاری کرده است.

۲۵ - و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا هواحب الی منك، نخستین حدیث از کتاب اصول کافی، از امام باقر علیه السلام. و نیز ما قسم الله للعباد شیئا افضل مرالعقل، حدیث ۱۱ همان کتاب از پیغمبر اکرم (ص).

۲۶ - به شماره ۴۰ مراجعه شود.

۲۷ - جمله « یا هشام من ساط نلائاً علی ثلاث... » در حدیث موسی بن جعفر (ع) به مفهومی بر این جمله دلالت دارد، اصول کافی ص ۱۷.

۲۸ - این موضوع را علماء اصول بعنوان « تخطئه و تصویب » در مباحث عقلیه علم اصول نقل می کنند، معالم الاصول ص ۲۲۶.

۲۹ - یا هشام ان الله علی الناس حجتین... و اما الباطنة فالعقول، اصول کافی، ۱۶/۱.

۳۰ - انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیامة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا. اصول کافی ۱۲/۱.

۳۱ - و ما یدکر الا اولوا الالباب، ۲۶۹ - بقره.

۳۲ - كذلك یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون ۲۴۲/۰ - بقره.

- ۳- در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز آیاتی است برای خردمندان<sup>۳۳</sup> .
- ۴- بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی هستند که تعقل نمی‌کنند<sup>۳۴</sup> .

### احادیث:

- ۱- ریشه و تکیه‌گاه شخصیت انسان ، عقل او است<sup>۳۵</sup> .
- ۲- هر که عقلش کامل شد ، کردارش نیکو گشت<sup>۳۶</sup> .
- ۳- از عقل رهبری جوئید ، تا به رشد خود برسید<sup>۳۷</sup>
- ۴- خوابیدن عاقل از شب زنده‌داری جاهل بهتر است<sup>۳۸</sup> (زیرا ممکن است جاهل با شب‌زنده‌داری خود مانع استراحت دیگران گردد ، یا خود را از کار مهمی که فردا در پیش دارد ، باز دارد) .

- ۵- خدا بر مردم دو حجت دارد: حجتی آشکار و حجتی نهان: حجت آشکار پیغمبران و امامانند و حجت نهان عقول است<sup>۳۹</sup> .
- ۶- ابن‌سکیت از امام رضا علیه‌السلام پرسید: امروز (که پیغمبری وجود ندارد) چه حجتی برای مردم است؟ امام فرمود: عقل ، که بوسیله آن کسی را که بر راستی از جانب خدا ادعاء رهبری می‌کند می‌شناسی و تصدیقش می‌کنی و کسی را

۲۳- ان فی خالق السماوات و الارض و اختلاف الیل و النهار لآیات لاولی الالباب ، ۱۹۰- آل عمران

۲۴- ان شرالدواب عندالله الصمالبکم الذین لایعقلون ۲۲- انفال

۲۵- اصل الانسان لبّه ، بحار الانوار ج ۱ ص ۸۲ دعامة الانسان العقل ص ۹۰ توام المرء عقله ،

ص ۹۴ .

۲۶- من کمل عقله حسن عمله ، بحار ، ۸۷/۱ .

۲۷- استرشد و العقل ترشدوا بحار ، ۹۶/۱ .

۲۸- فنوم العاقل افضل من سهرالجاهل ، بحار ، ۹۱/۱ .

۲۹- ان الله علی الناس حجتین : حجة ظاهرة و حجة باطنة : فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و

الائمة و اما الباطنة فالعقول ، اصول کافی ج ۱ ص ۱۶ .

که بر خدا دروغ می‌بندد، می‌شناسی و تکذیبش می‌کنی. ابن‌سکیت گفت: پاسخ درست همین است.<sup>۴۰</sup>

### ماهیت عقل و علائم عاقل

- ۱- عقل همان اندوختن تجربه‌هاست<sup>۴۱</sup>.
- ۲- کسیکه شنیدن از خردمندان را ترک‌کنند، عقلش می‌میرد<sup>۴۲</sup>.
- ۳- عقل چیزی است که بوسیله آن خدا عبادت شود و بهشت بدست آید<sup>۴۳</sup>.
- ۴- بالاترین خردمندی بعد از ایمان بخدا دوستی کردن با مردم است<sup>۴۴</sup>.
- ۵- زبان عاقل پشت سر قلبش می‌باشد<sup>۴۵</sup> (اول میاندیشد و سپس سخن می‌گوید).
- ۶- خشم جاهل از گفتارش پیداست و خشم عاقل از کردارش<sup>۴۶</sup> (جاهل در برابر دشمن فحاشی می‌کند؛ ولی عاقل با حسن تدبیر او را سرکوبی می‌دهد)<sup>۴۷</sup>.
- ۷- همت عقل، ترک گناه و اصلاح عیوبست<sup>۴۷</sup>.
- ۸- جاهل به افراط یا تفریط می‌گراید<sup>۴۸</sup> (ولی عاقل همواره میانه روی

۴۰- فی‌خبر ابن‌سکیت، قال: فما الحجّة علی الخلق الیوم؟ فقال الرضا علیه السلام: العقل. تعرف به الصادق علی الله فتصدقه و الکاذب علی الله فتکذبه. فقل ابن‌سکیت: هذا هو الله الجواب. بحار، ۱۰۵۱.

- ۴۱- والعقل حفظ التجارب. بحار، ۱۶۰/۱.
- ۴۲- من ترک الاستماع عن ذوی العقول مات عقله. بحار، ۱۶۰/۱.
- ۴۳- العقل ما عبده الرحمن و اکتسب به الجنان، بحار، ۱۱۶.
- ۴۴- راس العقل بعد الايمان التودد الی الناس، بحار، ۱۳۱.
- ۴۵- لسان العاقل وراء قلبه، بحار، ۱۵۹/۱.
- ۴۶- غضب الجاهل فی قوله و غضب العاقل فی فعله بحار، ۱۶۰/۱.
- ۴۷- همة العقل ترک الذنوب و اصلاح العیوب بحار، ۱۶۱/۱.
- ۴۸- لا یرى الجاهل الا مفرطا او مفرطا، بحار، ۱۳۰/۱ رسولک ترجمان عقلک، نهج البلاغه

می‌گزیند) .

۹- عاقل با کسی سخن نمی‌گوید که بیم دارد تکذیبش کند<sup>۴۹</sup>.

۱۰- نوشته انسان دلیل عقل اوست-و نیز- «فرستاده و نماینده انسان مترجم

عقلش می‌باشد»<sup>۵۰</sup> .

۱۱- عاقل برنامه روزانه‌اش را ۴ بخش می‌کند: الف: با پروردگارش راز

و نیاز می‌کند ب: به حساب نفس خود می‌رسد ج: نزد دانشمندان دین می‌رود و از

آنها نصیحت می‌جوید د: از لذتهای حلال و ستوده دنیا استفاده می‌کند<sup>۵۱</sup> .

۱۲- عاقل برای پذیرفتن حق منقاد است ، گفتارش قرین انصافست ؛ از باطل

سرازمی‌زند، سخنی نمی‌گوید که عقل آنرا انکار کند ، خود را مزرد تهمت قرار

نمی‌دهد ، با کسیکه گرفتارش گشته مدارا می‌کند ، در هر کاری علم رهبر اوست و

در هر حالی خویشان داری رفیقش می‌باشد<sup>۵۲</sup> .

۱۳- اگر خواهی عقل کسی را آزمایش کنی ، در مجلسی که نشسته‌اید ، در

بین صحبتها ، سخنی بگو که نشدنی باشد ، اگر انکار کند عاقل است و اگر تصدیق

کند جاهل است<sup>۵۳</sup> .

۱۴- خودبینی دلیل ضعف عقل است<sup>۵۴</sup> .

۱۵- از امام حسن - علیه‌السلام - پرسیدند: عقل چیست ؟ فرمود: تا فرا

رسیدن فرصت غصه‌نوشیدن<sup>۵۵</sup> (عاقل اگر دشمنی دارد که اوضاع و احوال خارج

از اختیار ، مساعد او است . بمبارزه‌اش بر نمی‌خیزد ، تا زمانیکه اوضاع دگرگون

۴۹- العاقل لا يحدث من يخاف تكذيبه ، بحار ، ۱۳۰/۱

۵۰- يستدل بكتاب الرجل على عقله ، بحار ، ۱۳۰/۱

۵۱- ينبغي للعاقل اذا كان عاقلاً ان يكون له أربع ساعات من النهار . بحار ، ۱۳۱/۱ .

۵۲- العاقل من كان ذلولا عند اجابة الحق، منصفاً بقوله، جموحاً عند الباطل . . . بحار، ۱۳۰/۱

۵۳- اذا اردت ان تختبر عقل الرجل في مجلس واحد فحدثه في خلال حديثك بما لا يكون فان انكره

فهو عاقل وان صدقه فهو احمق ، بحار ، ۱۳۱/۱

۵۴- اعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله ، بحار ، ۱۶۱/۱

۵۵- سئل الحسن بن علي (ع) فقيل له ما العقل ؟ قال : التجرع للقصّة حتى تنال الفرصة .

نمود و به نفع عاقل برگردد ، آنگاه به سرکوبی دشمن بر می خیزد)

۱۶- امام صادق - علیه السلام - علامات عقل را به نام جنود عقل در ۷۵ ماده

ذکر می کند که در کتب احادیث به تفصیل مذکور است<sup>۵۱</sup> .

**ج - اختلاف عقاید و آراء :** شکاکان می گویند حقیقت امریست نسبی و بستگی

دارد به اشخاص ، یعنی همان اموری را که بعضی صواب می پندارند ، برخی دیگر خطا می دانند . چنانکه مبتلایان به مرض دالتون "Dalton" سبز را از سرخ تمیز نمی دهند و مبتلایان به مرض «بیرنگ بینی» "Acsromatopsique" جهان را همچون نقشی بر آب می بینند که از سفید و سیاه و خاکستری نگاشته شده و نیز نظرهایی که ما درباره خوبی و بدی مردم و اشیاء اظهار می کنیم بستگی دارد به تربیتی که یافته ایم ، چنانکه اگر در محیطی غیر از آنکه تربیت شده ایم ، بزرگ شده بودیم ، دنیا را بچشمی دیگر می دیدیم و با نظری دیگر قضاوت می کردیم : علاوه بر این قرنهاست که انسان در صدد تبیین و شناختن جهان است و آراء مختلفی بدین منظور بیان شده ، لکن التباس و اشتباه در این باب روز بروز بیشتر گشته و ملاحظه انبوه قیل و قالها و لاونعم های فلاسفه انسان را بکلی از نیل به حقیقت نا امید می کند .

**بحث و انتقاد :** درباره مبتلایان به امراض دالتون و بیرنگ بینی همان پاسخی

را که در استدلال سابق گفتیم ، باید متذکر شویم ، که بیماری حالتی است غیرعادی و عارضه‌ئی است غیر اصلی ولی نسبت به عقاید تربیتی باید بگویم که در این بحثی نیست که آراء مردم با یکدیگر تعارض و حتی گاهی تناقض دارد و همین دلیل بر اینست که ما غالباً اشتباه می کنیم ، از این بالاتر اینکه هیچ کس نیست که همه افکار خود را حقیقت و صواب بداند و از حیث قدر و اعتبار مساوی بشناسد؛ بلکه بحث ما در این است که آیا اموری هست که تمام مردم درباره آنها متفق الکلمه باشند و همه آنها را حقیقی بدانند تا بتوان آنها را مثال کامل امور متیقن خواند یانه ؟ پاسخ ما در اینجا مثبت است و پاسخ شکاکان منفی .

ما می گوئیم درست است که افکار انسانی غالباً نسبی است ، لیکن هر امر نسبی مستلزم وجود امری مطلق است که آن را می شناساند .



تا نباشد راست کی باشد دروغ آن دروغ از راست می‌گیرد فروغ  
 بهمین جهت هرچند حقوق و تکالیف اخلاقی به مقتضای زمان و مکان متفاوت  
 است ، ولی اصول و مبانی حقوق و اخلاق ثابت ولایت‌فیراست ، چنانکه خلاقی در  
 این نیست که مجرم باید مجازات شود و نیکوکار باید پاداش یابد و مستمند را باید  
 دستگیری کرد و به پدر و مادر باید احترام گزارد ، هرچند ممکن است میان اقوام  
 و ملل در کیفیت پاداش و کیفر و احترام یا در تشعیش مجرم و مستمند اختلافاتی  
 مشهود باشد . ولی اصول نزد همه یکسان است .

**از نظر دین:** اختلاف مردم در عقاید و آراء نباید موجب انکار حقایق و واقعیات  
 گردد و عقل و استدلال از اعتبار خود بیفتد ، بلکه اختلاف عقاید باید انسان را  
 بکوشش و تلاش و تحقیق بیشتری در راه وصول به حقیقت وا دارد تا در نتیجه  
 این مجاهدت ، يك حقیقت از میان چندین باطل روشن گردد . قرآن کریم برای بیان  
 این حقیقت، از باطل به ظلمت تعبیر فرموده و آنرا بصورت جمع آورده و از حقیقت  
 به نور تعبیر فرموده و بصورت مفرد ذکر نموده است . آنجا که می‌فرماید « کتاب  
 انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور »<sup>۵۷</sup> و به تعبیری دیگر می‌فرماید « ولا  
 تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبيله »<sup>۵۸</sup> و برای اینکه مسلمین را به جستجوی حقیقت  
 ترغیب کند ، می‌فرماید : کسانی که در راه ما مجاهدت کنند ، به راههای خویش  
 هدایتشان کنیم ، و نیز مومنین را دستور می‌دهد که لا اقل روزی ده نوبت بخوانند  
 « اهدنا الصراط المستقیم » تا بدانند به تناسب این دعا ، لا اقل روزی ده نوبت  
 هم در عمل باید جستجوی حقیقت کنند .

استخراج يك حقیقت از میان چندین باطل ، مانند انتخاب سخن شایسته در هر  
 مقام است ، از میان انبوهی از مطالب که در سینه گوینده موج می‌زند . این عمل را  
 امام صادق - علیه السلام - بعمل غواصی تشبیه می‌کند که از میان هزاران خرف و  
 سنگ و مهره بی ارزش میان دریا ، مروارید مطلوب را استخراج می‌کند<sup>۵۹</sup> .

۵۸ - ۱۵۳ - انعام .

۵۷ - سوره ابراهیم ، ۱

۵۹ - یغوص العقل علی الکلام فی استخراج من مکنون الصدر ، كما یغوص الغائص علی اللؤلؤ المستکنه

فی البحر ، بحار ۱/ ۹۴ .

وعلی - علیه السلام - گویا در باره همین شکاکان می فرماید : همانا عاقل مهمل از رسیدن به حقیقت بدور می ماند و تلاشگر کوشا بآن می رسد<sup>۶۰</sup> .

علی - علیه السلام - در باره کوشش و تلاش در طریق حقیقت ، سخنان بسیاری دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود :

۱ - کسیکه با ادامه در خانه ئی رابکوبد و پافشاری کند ، بالاخره داخل شود<sup>۶۱</sup> .

۲ - اگر رستگاری می جوئید غفلت و بازیگوشی را کنار گذارید و همواره سعی و کوشش کنید<sup>۶۲</sup> .

۳ - حکمت و حقیقت گمشده عاقل است ، هر کجا باشد ، آنرا می جوید<sup>۶۳</sup> .

۴ - کسیکه از گفتار حکما پرده بردارد ، از حقایق آنها بهره مند گردد<sup>۶۴</sup> .

بعلاوه از نظر دین ، قسمت عمده اختلاف آراء و عقاید ، در اثر غرض ورزی و هوا خواهی خود مردم است ، که بر باطل لباس حق می پوشانند ، حدیث و روایت جعل می کنند ، دروغ و خلاف حقیقت می گویند ، ادعای بیجامی کنند ، بدعت می گذارند و کلام خدا را تحریف می کنند و در نتیجه معاصرین و آیندگان خود را در شبهه و ابهام و تردید فرو می برند

امیرالمؤمنین - علیه السلام - می فرماید: اگر باطل را با حق آمیخته نمی کردند، راه حق بر جویندگانش پنهان نمی گشت و اگر حق در میان باطل پوشیده نمی شد ، ستیزه گران از آن بدگویی نمی کردند<sup>۶۵</sup> .

و قرآن کریم به اهل کتاب (یهود و نصاری) می گوید : ای اهل کتاب ! چرا حق

۶۰ - لقد اخطأ العاقل الالهی الرشد واصابه ذوالاجتهاد والجد ، فررودرآمدی ، ۵/۵۴

۶۱ - من استدام قرعالباب ولجولج ، همان مأخذ ، ۵/۵۷ .

۶۲ - انکنتم للنجاة طالبین ، فارفضوا الغفلة و الزموا الاجتهاد و الجد ، همان مأخذ ، ۳/۲۱

۶۳ - ضالّة العاقل الحکمة ، فهو اسق بها حیث کانت ، مأخذ سابق ، ۴/۲۷ - ۲ .

۶۴ - من کشف مقالات الحکماء انتفع بحقائقها . فررودر ، ۵/۴۷۴

۶۵ - فلوان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتدین ، ولوان الحق خلص من لبس

الباطل انقطعت عنه السن المعاندین ، نهج البلاغه خطبه . ۵ .

را به باطل می‌آمیزید؟! و حق‌را که می‌دانید کتمان می‌کنید<sup>۶۶</sup>؟! و در آیه‌ئی دیگر می‌فرماید: دین پسندیده نزد خدا اسلام است، سپس اهل کتاب ایجاد اختلاف نکردند، مگر بخاطر حسد و افزون طلبی که در میان آنها بود و این کار را فهمیده و دانسته انجام دادند<sup>۶۷</sup>.

براستی اگر انسان از روزی که قدم در این کره خاکی نهاد تا به امروز دروغ نگفته بود و تنها همین يك خلاف حقیقت از او بروز نمی‌کرد، آیا امروز اینهمه اختلاف عقاید وجود داشت؟! آیا این همه کتابهای کلامی و فلسفی با استدلالهای طولانی و نفی و ابرامهای طولانی ترش بچشم می‌خورد؟! آیا سوفسطائیان جرأت داشتند بگویند «ملاحظه انبوه قیل و قالها و لا ونعم‌های فلاسفه انسان را بکلی از ییل به حقیقت نا امید می‌کند».

اگر شکاکان بگویند: ما وجود هر حقیقتی را انکار می‌کنیم و می‌گوئیم، هر چه را انسان، پس از سالها تلاش و تحقیق بدست آورد و حقیقت پندارد، آن هم جز خیال و وهم چیزی نیست، جواب می‌گوئیم آیا شكاك همین جمله‌ئی را که پاسخ داد، حقیقت است یا وهم و خیال: در صورت اول خلاف مدعای خود گفته است و در صورت دوم مدعای ما را اثبات کرده است.

پل فولکیه گوید: البته شکاکان مدعیند که این اشکال را باین نحو رد می‌کنند که وقتی ما حکم می‌کنیم که حقیقتی وجود ندارد و نباید هیچ حکم کرد، همین راهم حقیقت ندانسته و حکم نکرده‌ایم و همانطور که يك دواي مسهل با بیرون بردن هر چه در معده و روده‌هاست خود نیز خارج می‌شود، قول شكاك هم خود را با طرد هر یقین طرد می‌کند، اما مطلب اینست که نفی شكاك مستلزم نفی نفس نفی اوست، پس معارضه با ایشان، معارضه با معدوم خواهد بود<sup>۶۸</sup>.

**د - عدم امکان اثبات حجیت:** شکاکان می‌گویند: «تنها قضایائی مقبول است که صحت آنها به برهان ثابت شده باشد: اما چنین برهانی ممتنع است، زیرا مستلزم

۶۶ - یا اهل‌الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتُمون الحق و انتم تعلمون ۷۱ - آل عمران.

۶۷ - ان‌الدین عندالله الاسلام ۱۹۰۰۰ - آل عمران

۶۸ - فلسفه عمومی، ۶۶.

دوراست و دورهم باطل است ، بدین تفصیل : برای حقیقت ملاکی نمی توان یافت ، زیرا قبلا باید برای قدر و اعتبار این ملاک دلیل آورد و سپس برای معتبر بودن این دلیل ، دلیل دیگری آورد ، وهم چنین الی غیرالتهایه و این تسلسل است و باطل .  
و اگر دلیل متأخری را با دلیل متقدم اثبات کنند ، مرتکب دور شده اند .

**بحث و انتقاد :** اولاً خود این شکاک برای اثبات ادعای خویش ، به دور و تسلسل متمسک شده است ، پس چگونه می گوید «چنین برهانی ممتنع است» و ثانیاً اعتبار و ثبوت برخی از قضایا و مقدمات برهان ، ذاتی است و محتاج به اثبات نمی باشد ، مانند محسوسات و بدیهیات عقلیه : چنانکه نگارنده بقین دارد که موجود است ، نشسته است ، قلم بدست دارد و و و پس هر برهانی که مقدماتش محسوسات یا بدیهیات عقلیه باشد ، نتیجه اش قطعی و یقینی خواهد بود .

**از نظر دین :** برهان و استدلال مورد تصویب است ، قرآن کریم در سه مورد ، درخواست برهان می کند از کسانی که به صرف ادعا قناعت کرده اند :

- ۱- گویند داخل بهشت نشود ، مگر کسیکه یهودی یا نصرانی باشد : این آرزوی آنهاست . بگو اگر راست می گوئید ، برهان خویش بیاورید <sup>۶۹</sup> .
- ۲- بجز خدا برای عبادت خویش ، خدایان دیگری برگزیدند . بگو برهان خویش بیاورید <sup>۷۰</sup> .

۳- آیا کیست که خالق را پدید آورد و باز برگرداند؟ و کیست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ مگر همراه خدا ، خدای دیگری است؟ بگو اگر راست می گوئید برهان خویش بیاورید .

موارد دیگری هم در قرآن مجید دیده می شود که بذکر دلیل اشاره شده است ، مانند :

- ۱- و چون آیات روشن ما را برایشان بخوانند ، دلیلی جز این ندارند که گویند : اگر راست می گوئید ، پدران ما را زنده کنید و بیاورید ، بگو خدا شما را زنده کند و بمیراند <sup>۷۲</sup> .

۷۰ - ۲۴ - انبیاء

۷۲ - ۲۶ - جاثیه

۶۹ - ۱۱۱ - بقره

۷۱ - ۶۴ - نمل

۲- به موسی دلیلی روشن عطا کردیم<sup>۷۳</sup> .

۳- نمی‌پرستید جز خدا مگر نامهائی را که شما و پدرانان آنها را خدا نامیده‌اید، وئی خدا دلیلی برای آن نازل نکرده است<sup>۷۴</sup> .

۴- مگر کافران نردبانی دارند که روی آن بالا رفته (گفتار فرشتگان را) می‌شنوند اگر چنین است شنونده ایشان دلیل روشنی بیاورد<sup>۷۵</sup> .

### نمونه‌هایی از سخن علی - علیه‌السلام -

۱- نیروی دلیل برتر از نیروی توان و زورمندی است<sup>۷۶</sup> .

۲ - بدعتگزار نه‌برهانی از سنت پیغمبر دارد و نه از روشنی دلیل عقلی برخوردار است<sup>۷۷</sup> .

۳- قرآن برهان است برای کسیکه بآیاتش استدلال کند<sup>۷۸</sup> .

۴- خداوند محمد را با دینی مشهور و نوری درخشان و فرمانی تمیز دهنده

حق از باطل فرستاد تا شبهات کفر و باطل بزدايد و با ادله روشن احتجاج کند<sup>۷۹</sup> .

۵- وای بر مادین که خدای خالق را انکار می‌کنند و ناظم جهان را باور ندارند.

آنان می‌پندارند که مانند گیاهی خودرو هستند که برزگر ندارد و نیز گمان دارند که

صورت‌های گوناگون آنان را صانعی نیست ، ایشان برای اثبات ادعاء خود دلیلی نیاورده

و به‌برهانی تمسک نجسته‌اند . مگر ساختمان‌های بدون بنا پیدا می‌شود یا جنایتی بدون

رتال جامع علوم انسانی

۷۲ - ۱۵۲ نساء

۷۴ - ۴۰ یوسف .

۷۵ - ۲۸ طور

۷۶- توة سلطان الحجّة اعظم من قوة سلطان القدرة. غررودرر ، آمدی ، ۵۰۸/۴

۷۷ - و مبتدع بدعة ليس معه من الله سبحانه برهان سنة ولا ضياء حجّة، نهج البلاغه صبحی صالح ۲۵۴

۷۸ - برهاناً لمن تكلم به ، خطبه ۱۰۴ و ۱۹۶ .

۷۹ - ارسله بالدين المشهور . والنور الساطع ، والامر الصادع ، ازاحة للشبهات و احتجاجاً

بالبينات ، خطبه ۲ نهج البلاغه .

جنایتگر دیده می‌شود<sup>۸۰</sup>؟

۶- پس از آنکه عثمان به خلافت انتخاب شد. گوینده‌ای (سعد بن ابی وقاص) بمن گفت: پسر ایطالب! تو بخلافت حریصی: گفتم بخدا سوگند که شما حریص‌ترید. شما از لحاظ انتساب به پیغمبر از من دور‌ترید، من به خلافت سزاوارتر و به رسول‌خدا از شما نزدیک‌ترم. من حق خود را مطالبه می‌کنم و شما مانع می‌شوید و نمی‌گذارید بحق خود برسیم.

چون در برابر حاضران با دلیل سرکوبش کردم، مبهوت گشت و ندانست چه پاسخ دهد<sup>۸۱</sup>.

علاوه بر این، دعوت همه پیغمبران الهی با استدلال و برهان همراه بوده‌است، هر پیغمبری با معجزه خاصی مبعوث گشته و همان معجزه دلیل صدق نبوت او بوده‌است. پیغمبران برای اثبات صانع بآیات آفاق و انفس استدلال کرده‌اند و برای اثبات معاد، ایجاد نخستین انسان و تطور او را از خاک بصورت حیوانات، میوه‌ها و سپس بصورت خون واسپرم و نطفه: لیل آورده‌اند و می‌گویند همان قدرتی که یکبار از خاک انسان آفرید و شما مشاهده کردید، بار دیگر هم این عمل را انجام می‌دهد. بیشتر آیات قرآن اگرچه بصورت تربیت مقدمات و استنتاج منطقی ذکر نشده‌است، ولی با عبارت فشرده و حذف زوائد، دلیل را همراه مدعی ذکر می‌کند. چنانکه در مورد علم خداوند به ضمیر انسان می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلِمُ مَا تَوْسَّوْسُ بِهِ نَفْسَهُ»<sup>۸۲</sup>. ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که ضمیرش چه وسوسه‌ها می‌کند: پیداست که دلیل علم خداوند بضمیر انسان، آفرینش او است، زیرا هرکس چیزی را پدید

۸۰ - فالویل لمن انكر المقدر و جهد المدبر. زعموا انهم كالنبات ما لهم زارع ولا اختلاف صورهم سانع، ولم يلجوا الى حجة فيما ادعوا ولا تحقيق لما ادعوا وهل يكون بناء من غير بان او جنابة من غير جان، نهج البلاغه فيض ص ۷۳۷.

۸۱ - وقد قال لي قائل، انك على هذا الامر باين ابطال لحريص، فقلت: انتم والله لا حرص وابعد وانا اخص واقرب و انما طلبت حقالي و انتم تحولون بيني و بينه و تضربون وجهي دونه... نهج البلاغه فيض، ص ۵۵۵.

آورد ، از تمام جزئیات و کیفیاتش آگاهست .

اقامه دلیل و آوردن شهود و اداء سوگندهم که در محاکم و دادگاههای اجتماعی بشر دیده می‌شود ، یکی از مظاهر استدلال است که شریعت هم آنرا تصویب نموده و پیغمبر اکرم (ص) فرموده است :

فالبینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه<sup>۸۳</sup> .

و نیز شیخ جلیل ابومنصور ، احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی<sup>۸۴</sup> کتابی درباره احتجاجات پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام نوشته است که به « احتجاج طبرسی » معروفست ، و همگی بصورت استدلال و اقامه برهان و نقض و ابرام است . مرحوم طبرسی در مقدمه کتاب به آیات و اخباری استشهاد می‌کند که در آنها امر به احتجاج و مجادله بطریق احسن شده است ، از این قبیل :

۱- (ای محمد) با حکمت و موعظه نیک مردم را براه پروردگارت دعوت کن و با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله کن<sup>۸۵</sup> .

۲- با اهل کتاب جز بطریقی که نیکوست مجادله نکنید<sup>۸۶</sup> .

۳- مگر آنکس را نشیندی که در باره پروردگارش که باو سلطنت عطا کرده بود، با ابراهیم محاجه می‌کرد . ابراهیم گفت: خدای من آنستکه زنده می‌کند و می‌میراند . او گفت من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم ، ابراهیم گفت خدای یکتا ، خورشید را از مشرق می‌آورد ، تو آنرا از مغرب بیاور . آن کافر مبهوت شد<sup>۸۷</sup> .

۸۲ - صحیح بخاری ، کتاب رهن ، ص ۶ .

۸۴ - این مؤلف غیر از فضل بن حسن طبرسی است که کتاب « مجمع البیان » در تفسیر قرآن نوشته است که بعضی از اصحاب تراجم به چنین اشتباهی دچار شده‌اند ، مانند محمد امین استر ابادی در کتاب « الفوائد المدنیة » صاحب احتجاج از شیوخ محمد بن علی بن شهر آشوبست و با صاحب مجمع البیان و ابوالفتوح رازی معاصر بوده است . وی بسال ۵۴۸ هجری وفات نموده

۸۵ - ۱۲۵ نخل

۸۶ - ۴۶ عنکبوت

۸۷ - ۲۵۸ بقره

## سفسطه در منطق

آنچه تا کنون راجع به سفسطه گفتیم ، از نظر فلاسفه بود ، در آنجا که مقالات و ادله سوفسطائیان را ذکر می‌کنند ، اما کلمه «سفسطه» در علم منطق همان صنعت مغالطه است که در آخر فن ذکر می‌شود و در خور مقاله‌ئی جداگانه است . دانستن مغالطات بسیار مفید است ، برای کسانی که می‌خواهند استدلال غلط را از صحیح تشخیص دهند ، زیرا حقیقت مغالطه اینست که قیاسی که تشکیل یافته و نتیجه‌ئی که از آن گرفته شده است ، از لحاظ صورت یا ماده یا معنی یا اخذ نتیجه درست نباشد ، و عبارت دیگر مغالطات قضایای کاذبه‌ئی هستند شبیه صادق ، که اگر از نظر معنی شبیه اولیات باشند سفسطه نامیده می‌شوند ، ولی مرحوم خواجه گوید : در مغالطه و آنرا سوفسطیقا خوانند<sup>۸۸</sup> .

